

انحرافات اعتقادی یهودیان و مسیحیان از آیین حنیف ابراهیم علیه السلام از دیدگاه قرآن

عارفه مشیر (کارشناس ارشد معارف قرآن دانشگاه قرآن و حدیث)

amoshir@chmail.ir

جلیل پروین (عضو هیات علمی دانشگاه قرآن و حدیث)

Jalilparvin@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

حضرت ابراهیم علیه السلام و آیین ایشان، در قرآن از ارزش بسیار بالایی برخوردارند. اسلام، یهودیت و مسیحیت ادیانی توحیدی هستند که منشأ آن‌ها، آیین حنیف و توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام است. به جهت جایگاه ویژه و پراهمیت حضرت ابراهیم علیه السلام و آیینشان در میان ادیان توحیدی، پیروان این ادیان، ادعای پیروی آن حضرت را داشتند و هرکدام به گونه‌ای خود را منتسب به ایشان معرفی می‌نمودند. از این میان، یهودیان و مسیحیان - که به گفته قرآن ادعای بیشترین انتساب، نزدیکی و پیروی از ابراهیم علیه السلام را داشتند و بر سر ابراهیم علیه السلام به نزاع می‌پرداختند - بیشترین انحراف و کج روی از آیین ابراهیم علیه السلام در کارنامه‌شان به ثبت رسیده است. از منظر قرآن آیین ابراهیم علیه السلام، حنیف، اسلام، «قیم» است و از هر گونه شرک تهی است. انحرافات ذکر شده در قرآن برای یهودیان در حوزه توحید، شامل شرک، دادن نسبت‌های ناروا به خداوند، دانستن عزیر به عنوان پسر خدا و... می‌شود. انحرافات توحیدی مسیحیان نیز، شامل شرک،

عیسی خدایی، مریم خدایی، تثلیث، قائل شدن فرزند برای خداوند، پرستش راهبان و... است.

کلیدواژه‌ها: ابراهیم؛ آیین حنیف؛ انحرافات یهودیان؛ انحرافات مسیحیان

مقدمه

جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام در میان ادیان به اندازه‌ای است که سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام را در علم الادیان، ادیان ابراهیمی می‌نامند و یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و حتی مشرکان عرب نسب و آیین خود را به حضرت ابراهیم منتسب می‌کردند. آیه ۶۵ سورة مبارکه آل عمران به صراحت می‌فرماید یهود و نصاری بر سر حضرت ابراهیم نزاع می‌کردند و ادعای پیروی از آیین او را داشتند اما در عمل طوری دیگر رفتار می‌کردند و دچار انحرافات شده بودند. بنا بر این آن‌ها در بسیاری از آیات قرآن به دلیل انحراف از آیین ابراهیمی نکوهش شده‌اند. قرآن کریم نیز حضرت ابراهیم علیه السلام را بسیار مورد تمجید قرار داده و توجه ویژه‌ای به آیین ایشان داشته، تا جایی که در آیه ۱۳۰ بقره، پیروی از آیین او را به همگان و حتی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سفارش نموده است.

میزان اهمیت آیین ابراهیم علیه السلام ما را بر آن می‌دارد تا به بررسی چیستی آن پردازیم؛ ضمن اینکه هدف از این نوشتار و مهم‌ترین رسالت این مقاله، یافتن و اثبات انحرافات اعتقادی یهودیان و مسیحیان از این آیین است؛ و مقصود از اثبات این انحرافات، آشکارسازی حق و ارائه طریق به جویندگان راه حقیقت است. بنا بر این پژوهش حاضر در صدد است تا پس از استخراج و استنباط و تحلیل یکی از ویژگی‌های آیین ابراهیمی - یعنی حنیفیت - از منظر قرآن، انحرافات اعتقادی یهودیان و مسیحیان از این آیین و چگونگی آن‌ها را بررسی نماید.

از دیرباز تاکنون داستان زندگی و شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام در تفاسیر و در کتب مربوط به قصص انبیا، به شیوه‌های مختلف، به تفصیل مطالعه شده است، اما بر اساس جستجوی نگارنده، تاکنون اثری مستقل و جامع در زمینه آیین حنیف ابراهیمی و انحراف عقیدتی یهودیان و مسیحیان از این آیین از منظر قرآن به رشته تحریر در نیامده است. بنا بر این می‌توان گفت مزیت این مقاله گردآوری انحرافات یهودیان و مسیحیان به صورت مجزا از جنبه اعتقادی و اثبات این انحرافات با بررسی آیین حنیف، سعی در استفاده از منابع به ترتیب از متقدم به متاخر و انواع تفاسیر اعم از روایی، اجتهادی، ادبی شیعه و سنی و... است. مواد و مستندات مقاله حاضر، از

طریق اسناد کتابخانه‌ای انجام پذیرفته و روش آن آمیزه‌ای از وصف و تحلیل است. این پژوهش گونه‌ای از تفسیر موضوعی است و سعی شده پابندی به روش‌شناسی تفسیر موضوعی در سراسر مقاله رعایت شود.

۱.۱. آیین حنیف ابراهیمی

قرآن از آیین حضرت ابراهیم علیه السلام با ویژگی‌هایی یاد کرده، که برخی از آن‌ها ثبوتی و برخی دیگر سلبی هستند. از جمله صفات ثبوتی، می‌توان حنیف (توحیدی)، قَیم (دینی استوار، توحیدی، فطری و به دور از شرک است) و اسلام (تسلیم قلبی و قولی در برابر اوامر الهی (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۰۱/۱) شهادت به توحید و حقانیت آن‌چه بر پیامبران نازل شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۱۶/۷) و از صفات سلبی می‌توان شرک آورد نبودن را نام برد. از مهمترین و پرکاربردترین ویژگی‌هایی که قرآن برای دین حضرت ابراهیم علیه السلام به کار برده، واژه حنیف است. بنا بر این بدان جهت که ویژگی‌هایی چون قَیم و اسلام و شرک نبودن به دینی توحیدی برمی‌گردد - که همان آیین حنیف است - در این نوشتار تنها به تبیین حنیفیت آیین ابراهیم علیه السلام پرداخته می‌شود.

حنیف از ماده «حَنَفَ» گرفته شده است. حنف به معنای کجی، مایل و خم شدن پا است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۴۸/۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۴۷/۴). گرچه راغب (۱۴۱۲) می‌گوید: حنف به معنی برگشتن از گمراهی به استقامت و راه مستقیم و میل کننده به هدایت و راه راست، است؛ که کلمه «الْحَنَفَ» بر خلاف آن، یعنی برگشتن از راه راست به گمراهی و از همین ریشه «تَحَنَّفَ فلان»، یعنی قصد و اراده راه راست و حق نمود و برخی این برگشتن از راه راست به گمراهی و از همین ریشه «تَحَنَّفَ فلان»، یعنی قصد و اراده راه راست و حق نمود و برخی این معنا را استعاری دانسته‌اند و گفته‌اند: اگر به کسی که پایش کج است، احنف می‌گویند از باب تقال به خیر است (۲۶۰)، همان‌گونه که به مریض، سلیم می‌گویند (فخر رازی، ۷۱/۱۴۲۰: ۴).

برخی معتقدند اصل واحد در این ماده، مطلق گرایش و میل است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰/۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۱/۵؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۱۸۷/۲). درباره معنای اصطلاحی حنیف نظراتی وجود دارد از جمله اینکه، اعراب قبل از اسلام به کسی که به زیارت حج می‌رفت و ختنه می‌شد و بر آئین ابراهیم علیه السلام بود حنیف می‌گفتند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۷/۹؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۱/۵؛ راغب، ۱۴۱۲: ۲۶۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۳۶/۶۴) و یا حتی در جاهلیت به بندگان بت‌ها

و بت پرستان حنیف می‌گفتند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۷/۹). اما به نظر اکثر اهل لغت حنیف مسلمی است که از ادیان دیگر تمایل و گرایش به دین حق دارد (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۴۸/۳؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۷/۹؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۱/۵).

روایتی نیز از پیامبر اکرم ﷺ درباره حنیف است که می‌فرمایند:

«من بر دین مستقیمی که از باطل به حق می‌رساند و گذشت و آسان‌گیری در آن هست مبعوث شدم» (مجلسی، ج ۶۴، ص ۱۳۶) ^۱.

واژه «حنیف» ده بار و جمع آن «حنفا» دو بار در قرآن آمده، که پنج مورد آن در وصف آیین ابراهیم (بقره: ۱۳۵؛ آل عمران: ۹۵؛ نسا: ۱۲۵؛ انعام: ۷۹؛ نحل: ۱۲۳) و سه مورد در بیان ویژگی خود حضرت ابراهیم (آل عمران: ۶۷؛ انعام: ۷۹؛ نحل: ۱۲۰) و دو مورد هم در وصف دین به صورت مطلق عنوان شده است (روم: ۳۰؛ یونس: ۱۰۵). «حنفا» نیز در آیه‌ای برای دین (بینه: ۵) و در آیه‌ای دیگر، برای امر به حنیف بودن در راه خداست (حج: ۳۱). در این بخش تنها به آیاتی که حنیف را به عنوان ویژگی و صفتی برای آیین حضرت ابراهیم بیان نموده‌اند، می‌پردازیم.

آیاتی که صریحاً واژه حنیف را درباره دین و آیین حضرت ابراهیم ﷺ به کار برده‌اند بدین ترتیب است:

الف) ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

و (اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید، بگو: نه، بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گرا [هستم] و وی از مشرکان نبود ^۲ (بقره: ۱۳۵).

این آیه از جمله آیاتی است که بعد از صفت حنیف، صریحاً به مشرک نبودن حضرت ابراهیم ﷺ اشاره دارد. با توجه به آنچه خداوند در دو آیه قبل تر (۱۳۳ بقره) بیان فرموده، اکثر مفسران می‌گویند: این آیه در جواب این گفته یهود و نصاری است (طوسی، بی تا: ۴۷۹/۱؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ۳۱۰/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۰۳/۱؛ طبری، ۱۴۱۲: ۴۰۴/۱؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۱۴۰/۱). با نظر به این دو آیه، حضرت ابراهیم ﷺ، صاحب دین حنیف توحیدی و - به گفته روایات - همان اسلام بود (بحرانی، ۱۴۱۵: ۳۳۶/۱) ^۳.

ب) ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

بگو: خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید. (آل عمران: ۹۵)

این آیه نیز همانند آیه قبل در صدد تطبیق دین حنیف بر اسلام است که با بری ساختن ابراهیم علیه السلام از شرک به جنبه توحیدی دین وی نیز اشاره دارد.

(ج) ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾؛

و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ (نساء: ۱۲۵)

با توجه به این آیه می‌توان نتیجه گرفت تبعیت از آیین حنیف یعنی تسلیم شدن در برابر خداوند و بنا به گفته برخی مفسرین منظور از تبعیت از دین حنیف ابراهیم علیه السلام در این آیه آن است که از آنچه ابراهیم بر آن بوده و به فرزندان خود امر فرموده تبعیت شود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۷۸/۳؛ طوسی، بی تا: ۳۳۹/۳ - ۳۴۰). قمی (۱۳۶۳) روایتی را ذیل این آیه آورده که می‌فرماید: حنیف آن ده رسمی است که ابراهیم آورد و تا روز قیامت نسخ نمی‌شود (طوسی، بی تا: ۳۳۹/۳ - ۳۴۰؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۱۷۷/۲؛ خویزی، ۱۴۱۵: ۵۵۳/۱).

(د) ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛

بگو: آری! پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای! و او از مشرکان نبود (انعام: ۱۶۱).

خداوند در این آیه بلافاصله در توضیح راه مستقیم می‌فرماید: دین استوار و آیین حنیف ابراهیم همان راه مستقیم و حق است که هیچ شائبه‌ای از شرک در آن نیست.

(هـ) ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن، [چرا که] او از مشرکان نبود. (نحل: ۱۲۳)

در این آیه نیز، بار دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش می‌شود تا از آیین ابراهیم علیه السلام تبعیت نماید، که توضیح آن در آیات قبلی گذشت.

با توجه به همه آیاتی که واژه حنیف را در بر دارند، روشن می‌شود، شخص حنیف، کسی است که مسلم، موحد و خالص باشد و با تمایل به دین حق و راه مستقیم، سراغ هیچگونه شرکی نرود و دینی حنیف است که سراپا سرشار از توحید و خالی از شرک باشد؛ و به نظر می‌رسد توحید مهم‌ترین و رساترین مفهومی است که می‌توان حنیف را به یاری آن شناخت. بدین ترتیب مهم‌ترین ویژگی آیین حضرت ابراهیم علیه السلام و - به عبارتی - دین حق، توحید است.

در نتیجه آیین حنیف آیینی است حق‌گرا که توحیدی بودن مهم‌ترین شاخصه آن است؛ و با توجه به اشارات قرآن در رابطه با مطابقت آیین حنیف با اسلام، آن هم اسلامی به معنای تسلیم شدن محض در برابر خداوند، به طور مشخص آیین حنیف همان اسلام است که یکتاپرستی و خالی بودن از هرگونه شائبه شرک، روح حاکم بر این آیین الهی است.

۲. انحرافات یهودیان و مسیحیان

با وجود تأکید همه پیامبران بر توحید ناب، گروهی از پیروان انبیا، به ویژه یهودیان و مسیحیان، بیراهه رفته‌اند و گاهی از عقاید و رفتار شرک آلود خود تلقی توحید می‌کنند. این در حالی است که به فرموده قرآن آنان ابراهیم علیه السلام را از خود می‌دانستند و خود را بر آیین او می‌پنداشتند و بر سر او محاجه می‌کردند (آل عمران: ۶۵). به همین منظور در این نوشتار مباحثی در زمینه انحرافات اعتقادی یهودیان و مسیحیان از دین توحیدی ابراهیم علیه السلام و از اصل توحید مطرح می‌گردد. لازم به ذکر است قرآن انحرافات متعددی برای یهودیان و مسیحیان برشمرده (همچون دشمنی با جبرئیل، تکذیب پیامبران و ...) اما به جهت آن که بیشتر این انحرافات در حوزه اعتقادی در زمینه توحید است، تنها به بررسی این گونه از انحرافات می‌پردازیم.

۲-۱. انحراف عقیدتی یهودیان از حنیفیت

۲-۱-۱. حس‌گرایی و ماده‌گرایی

یکی از مسایلی که باعث می‌شد، یهودیان دچار انحرافات در زمینه توحید شوند، روحیه حس‌گرایی آن‌ها بود، چرا که آنان همه چیز را با معیار ماده و در محدوده حسیات می‌سنجیدند. به طور قطع نتیجه اعتقاد به ماده و حس‌گرایی منجر به شرک می‌شود و جسمیت قائل شدن برای خداوند را به دنبال دارد؛ و از آن‌جا که با جسمیت قائل شدن برای خداوند، یعنی مرکب دانستن

ذات حق تعالی و محدود کردن او به اشکال، یهودیان دچار شرک ذاتی شدند، قرآن در آیاتی به مصادیق این روحیه درباره یهودیان اشاره نموده است.

۲-۱-۲. اعتقاد به عزیر به عنوان پسر خداوند

یکی از مصادیق شرک در قرآن، فرزند قائل شدن برای خداوند است. به فرموده قرآن، یهودیان عَزِیز را به عنوان پسر خدا تلقی کردند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۹، ص ۲۴۳).^۵

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ...﴾

و یهود گفتند: «عزیر، پسر خداست» (توبه: ۳۰).

در این آیه خداوند درباره یهود و نصاری می فرماید: اینان برای خداوند فرزند قائل شدند و این همان سخنی است که قبلاً کافران گفته بودند. فرزند قائل شدن برای خدا سابقه داشته (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا) (مائده: ۸۸) و خداوند در جای جای قرآن با آیاتی به نفی ولد از ذات مقدس خویش پرداخته است. اسراء: ۱۱۱؛ یونس: ۶۸؛ فرقان: ۲؛ جن: ۳. برخی از تفاسیر روایی ذیل این آیه نقل کرده اند که جمعی از یهود نزد پیامبر ﷺ رفتند و گفتند: ما معتقدیم، عزیر پسر خداست، سپس پیامبر ﷺ آنان را دعوت به پرستش خدای یکتا فرموده و از آنان علت سخنشان را جویا شدند. آنان نیز گفتند: عزیر پسر خداست چرا که او بعد از آنکه تورات از بین رفت آن را احیا کرد و کسی جز او نمی تواند پسر خدا باشد (بحرانی، ۱۴۱۵: ۷۶۱/۲؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۲۰۴/۲).

به گفته برخی از تفاسیر با اینکه این سخن برخی از یهود بوده، نه همه آنها، اما خداوند به طور کلی می فرماید: یهود گفتند: عزیر پسر خداست و این سخن را به همه یهودیان نسبت داده است. این بدان جهت است که بقیه یهودیان به این نسبت ها راضی بودند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۴۴/۹) و هنگام نزول این آیه، یهودیان آن را انکار نکردند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۶/۵).

در بیان منظور یهودیان از اینکه گفتند عزیر پسر خداست، دو احتمال وجود دارد. اول این که آنها، همانند مسیحیان به طور حقیقی برای خداوند فرزند قائل شدند. دوم اینکه از باب احترام به عزیر، این سخن را بر زبان آوردند.

به دو دلیل می توان احتمال دوم را رد کرد:

۱- در ادامه احتجاجی که بین یهودیان و پیامبر ﷺ بیان شد، پیامبر ﷺ در جواب آنها می‌فرماید: اگر شما به دلیل خدمتی که عزیر به شما کرده او را به این نام می‌خوانید، چرا موسی ﷺ را که خدمت بیشتری به شما کرده پسر خدا نمی‌خوانید؟ ولی آنها نمی‌توانند جوابی دهند (حویزی، ۱۴۱۵: ۲۰۴/۲).

۲- نفرین و مذمت الهی، در ادامه آیه، با احتمال اول سازگارتر است.^۶ از آنجا که خداوند از جسمیت و تجزّی بری و منزّه است، فرزند قائل شدن برای او شرک ذاتی محسوب می‌گردد.

۲- ۱- ۳. دادن نسبت‌های ناروا به خداوند

یهودیان به دلیل روحیه لجاجت ورزی، با وجود تعالیم موسی ﷺ و تورات مبنی بر یکتا پرستی و توحید ناب، نسبت‌های ناپسندی به خداوند می‌دادند، که این نسبت‌ها تنها لایق بشر بود. قرآن به مصادیقی از این نسبت‌های ناروا اشاره فرموده است.

۲- ۱- ۳- ۱. خداوند فقیر و دست او بسته است

یکی از نسبت‌های ناروایی که یهودیان به خداوند دادند فقیر بودن است. در حالی که خداوند غنی مطلق است و در جای جای قرآن به غنی بودن ذات باری تعالی اشاره شده است.^۷

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾؛

مسلماناً خداوند، سخن کسانی را که گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید. (آل عمران: ۱۸۱)

بیشتر مفسران معتقدند این آیه درباره یهود نازل شده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴۰۴/۱؛ طوسی، بی‌تا: ۶۵/۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸۲/۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۲۹/۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۴۶/۱) و در شأن نزول آیه برخی می‌گویند: چون آیه مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً... (بقره، ۲۴۵) نازل شد، یهود گفتند خدا فقیر است و از ما قرض می‌خواهد و ما غنی هستیم (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴۰۴/۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸۳/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۹۸/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۴۶/۱). برخی نیز گویند: پیغمبر ﷺ نامه‌ای را توسط ابوبکر برای یهود بنی قینقاع فرستاد و آنها را به نماز و زکات و قرض دادن در راه خدا دعوت فرمود. ابوبکر به کنار آنها آمد و مردمی بسیار را دید که بر گرد مردی جمع

شده‌اند، به نام «فتحاص بن عازورا»، ابوبکر آن‌ها را به اسلام و نماز و زکات دعوت کرد، اما فتحاص گفت: اگر آنچه گویی حق است، خدا فقیر است و ما بی‌نیاز و اگر خدا بی‌نیاز بود از اموال ما قرض نمی‌خواست. ابوبکر خشمگین شد و به او سیلی زد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۹۸/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۸۷/۵؛ سیوطی، ۱۴۱۴: ۱۰۵/۲، آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۵۲/۲).

همچنین یهودیان می‌گفتند دست خداوند بسته است و در واقع خدا را ناتوان می‌خواندند. این سخن آنان باعث شد که پروردگار آنان را لعنت کند.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾؛

و یهود گفتند: «دست خدا بسته است». دستهای خودشان بسته باد. و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. (مائده: ۶۴)

ابن عباس در شأن نزول این آیه می‌گوید: خداوند، از فضل خود، نعمت را بر یهودیان، گسترش داده و تمام کرده بود به طوری که تا پیش از رسول گرامی ﷺ آنان توانگرترین مردم بودند. اما همین که به مخالفت با پیامبر گرامی اسلام ﷺ پرداختند، دچار فقر شدند و خداوند نعمت خود را از ایشان بازگرفت. پس از این واقعه، جماعتی از آنان گفتند: «دست خدا بسته است» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/۳۴۰؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۵۱/۷). ید در این آیه کنایه از بخل است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴۹/۲).

علامه طباطبایی (۱۳۹۰)، وجه دیگری را در باب شأن نزول آیه مطرح می‌کنند. ایشان می‌فرماید: این احتمال وجود دارد که وقتی آیاتی از جمله ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ به گوش یهودیان رسیده این آیات را دستاویزی برای تمسخر مسلمانان قرار داده باشند و گفته باشند، این چه خدایی است که برای ترویج دین خود و احیای آن، اینقدر قدرت مالی ندارد که حاجت خود را رفع کند و ناچار، دست حاجت و استقراض به سوی بندگان خود دراز می‌کند (۳۲/۶).

شأن نزول آیه هرچه باشد، سر سوزنی از زشتی و کفر سخن یهود نمی‌کاهد و همچنان آنان را از رحمت الهی دور می‌دارد زیرا یهودیان با این سخنان خود دچار شرک در صفات شدند چراکه غنی از صفات باری تعالی است. از قومی که نسبت‌های ناروای فراوانی به خداوند داده‌اند، عجیب نیست که چنین سخن کفرآمیزی را به ساحت مقدس او نسبت دهند. حال این نسبت دادن یا از روی نشناختن قدرت خداوند است یا از روی عناد و کینه‌توزی. البته به نظر می‌رسد، با

توجه به تعلیماتی که از انبیا دریافت کرده بودند، دست کم علمایشان از روی عدم شناخت، نسبت بخل و ناتوانی، به خدایی که از هر عیب و نقصی مبرا است، نمی دادند. بلکه از روی کینه توزی با اسلام چنین می گفتند و با این کلام، خود را در ورطه شرک افعالی انداختند.

۲- ۱- ۴. ایمان به جبت و طاغوت

قبلاً بیان شد که یهودیان با دیدن قومی بت پرست از موسی علیه السلام درخواست خدایانی همانند خدایان آنان نمودند. بنا بر این با سابقه ای که یهودیان در بت پرستی داشتند، ثبت ایمان به جبت و طاغوت در کارنامه آنان مسأله ای دور از ذهن نبود.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾

آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند (نساء: ۵۱).

در شأن نزول این آیه آمده است: مشرکین از یهودیان سوال کردند: مشرکین هدایت یافته ترند یا مؤمنین به دین محمد صلی الله علیه و آله یهود هم علیه مؤمنان قضاوت کردند و گفتند شما هدایت یافته تر هستید. در اینجا بود که این آیه نازل شد (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۱۴۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴۵۹/۱؛ حویزی، ۱۴۱۵: ، ج ۱، ص ۴۸۹) و خداوند فرمود آن ها به جبت و طاغوت ایمان آوردند. صاحب مجمع نیز می فرماید: پس از جنگ احد، کعب بن اشرف با هفتاد سوار از یهودیان، به مکه رفت که با قریش پیمانی ببندند مبنی بر مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و عهده ای را که میان ایشان و پیامبر بود، زیر پا گذارند. کعب بر ابوسفیان وارد شد و به او احترام گذاشتند و سایر یهودیان به خانه های قریش رفتند. اهل مکه به ایشان گفتند: شما اهل کتاب هستید و محمد صلی الله علیه و آله صاحب کتاب است. ما به شما اطمینان نداریم و ممکن است حيله ای در کار باشد. اگر می خواهی با تو پیمان ببندیم، این دو بت را سجده کن و به آن ها ایمان بیاور، او هم سجده کرد. سپس کعب به اهل مکه گفت: ۳۰ نفر از شما و ۳۰ نفر از ما سینه های خود را به دیوار کعبه می چسبانیم و با پروردگار خانه پیمان می بندیم، که در راه جنگ با محمد صلی الله علیه و آله کوشش کنیم. سپس ابوسفیان به کعب گفت: تو کتاب می خوانی و علم داری و ما می هستیم و چیزی نمی دانیم، آیا ما هدایت یافته تر و به حق نزدیک تریم یا محمد صلی الله علیه و آله؟ کعب گفت: به خدا شما هدایت یافته تر از محمد صلی الله علیه و آله هستید. از این رو این آیات نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹۳/۳).

جبت^۸ به معنای هر چیزی است که غیر از خداوند پرستیده شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۳). طاغوت نیز به معنای تجاوزگر، خدایان دروغین (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۲۴/۴) و هر معبودی است که غیر از خداوند پرستیده می شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۰).

۲-۲. انحراف عقیدتی مسیحیان از حنیفیت

قرآن انحرافات را در زمینه اعتقادات برای مسیحیان برشمرده، که برخی از این انحرافات را میان مسیحیان و یهودیان مشترک دانسته و برخی دیگر را تنها به مسیحیان نسبت داده است. اولین مرتبه توحید، توحید ذاتی است، به معنی یگانه دانستن خداوند و اینکه او بسیط است و تعدد ندارد. با وجود اینکه مسیحیان خود را معتقد به توحید می دانند، مهم ترین و بارزترین انحرافات آنان در زمینه توحید است.

در این بخش سعی داریم انحرافات مسیحیان را در زمینه توحید از منظر قرآن بررسی نماییم. به گفته قرآن، مسیحیان در زمینه شرک ذاتی، عقاید کفرآمیزی از جمله اعتقاد به تثلیث، عیسی خدایی، مریم خدایی، فرزند داشتن خداوند و... دارند، که یکایک آن ها را بررسی می کنیم.

۲-۲-۱. اعتقاد به حضرت عیسی (علیه السلام) به عنوان خدا

یکی از انحرافات مسیحیان، اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی (علیه السلام) است که در دو آیه از قرآن به صراحت بیان شده است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً
إِنْ أَرَادَ أَنْ يَهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً؛﴾

کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است. مسلماً کافر شده اند. بگو: اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد (مائده: ۱۷)؟

علامه طباطبایی (۱۳۹۰) معتقد است، خداوند برای بطلان این عقیده مسیحیان، برهانی از راه تناقض اقامه فرموده است. طبق عقیده مسیحیان، عیسی (علیه السلام) از طرفی اله و معبود و از طرفی بشر و مخلوق است. بنا بر این اگر عیسی بشر است، همه عوارض بشری برای او نیز هست و تحت امر خدای تعالی است و به همین دلیل خداوند می تواند مسیح را - که جزئی از این عالم است - هلاک کند، همان طور که می تواند مادرش و همه ساکنان زمین را هلاک کند؛ و

نکته مهم اینکه هلاک شدن مسیح و معبود بودنش قابل جمع نیست. بنا بر این اعتقاد به بشر بودن مسیح، نقیض اعتقاد، به خدا بودن او است (۲۴۷/۵).

در آیه دیگر نیز خداوند می‌فرماید: کسانی که گفتند عیسی همان خداست، کافر شدند در حالی که خود عیسی علیه السلام می‌گوید: پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید (مائده: ۱۷).

۲-۲-۲. اعتقاد به حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پسر خدا

یکی از ادعاهای مسیحیان طبق آیه قرآن این بود که عیسی علیه السلام را فرزند خدا می‌خواندند.

﴿قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾؛

نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست (توبه، ۳۰).

در این آیه خداوند می‌فرماید: سخنی که آنان می‌گویند، شبیه سخنی است که قبلاً کافران و بت پرستان می‌گفتند. درباره اینکه آیا مسیحیان از روی احترام عیسی را پسر خدا می‌خواندند و یا به طور حقیقی او را پسر خدا می‌دانستند باید گفت، به توجه به آیاتی که مسیحیان را متهم به گرفتن ولد برای خدا کرده است (بقره: ۱۱۶؛ یونس: ۶۸؛ کهف: ۴؛ مریم: ۳۵)، این ابن الله خواندن، کاملاً واقعی بوده است.

۲-۲-۳. اعتقاد به حضرت مریم به عنوان خدا

بر اساس آیه ۱۱۶ سوره مبارکه مائده، عده‌ای از مسیحیان به الوهیت حضرت مریم علیها السلام معتقد بوده‌اند. گرچه این آیه در قالب سؤالی این مسأله را مطرح می‌کند، اما به خوبی مشخص است که در مقام توبیخ معتقدان به عیسی خدایی و مریم خدایی است.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ﴾؛

و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» گفت: منزه‌ای تو (مائده: ۱۱۶).

مرحوم طبرسی (۱۳۷۲) می‌فرماید: ممکن است در میان مسیحیان کسانی باشند که چنین عقیده‌ای داشته باشند. چنان که شیخ ابوجعفر از بعضی مسیحیان نقل کرده است، که در قدیم گروهی به نام «مریمیه» بوده‌اند که مریم علیها السلام را خدا می‌دانسته‌اند (۴۱۴/۳).

۲-۲-۴. تثلیث

اساس آیین حضرت عیسیٰ (علیه السلام) همانند همه انبیای الهی، بر توحید خالص استوار بوده، اما به دلیل تحریفاتی که بعد از آن حضرت صورت گرفته، توحید مسیحیت تبدیل به توحید تثلیثی شده است. از مهم‌ترین و بارزترین اعتقادات مسیحیت، تثلیث^۹ است. تثلیث به معنای وجود سه خدای پدر، پسر و روح القدس است که در باور مسیحیان این سه خدا، یکی است. مسأله تثلیث در قرآن به شدت نکوهش شده و هم ردیف کفر خوانده شده است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾؛

کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده‌اند (مائده: ۷۳).

مفسرین ذیل این آیه می‌گویند: عموم مسیحیان معتقد بودند که خدا از سه عنصر پدید آمده و در عین حال یکی است. پدر، پسر و روح القدس. این سه، یک خدا هستند نه سه خدا. بدین ترتیب، زیر بار سه خدا نمی‌روند، ولی حقیقت، چیزی غیر از تعدد خدایان نیست، زیرا در نظر آنان، پسر خداست، پدر خداست، روح القدس هم خداست. بدیهی است که پسر غیر از پدر است (طوسی، بی تا: ۶۰۲/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۵۳/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۷۳/۲). خداوند پس از کافر خواندن قائلین به تثلیث و وعده عذاب دردناک، به چند مسأله مهم در ردّ این اعتقاد کفرآلود اشاره می‌فرماید:

الف) ابتدا خداوند آنان را به توحید ناب توجه داده و می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾، جز خداوند یکتا، خدایی نیست.

ب) سپس در آیه ۷۵ همین سوره، می‌فرماید: مسیح نیز همانند پیامبران پیشین رسول است ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ﴾، پس خدا نیست.

ج) مادر او مریم است. بنا بر این او فرزند مریم است و کسی که زائیده می‌شود نمی‌تواند خدا باشد. چرا که خداوند یکتا، (لم یلد و لم یولد) است.

د) هم مسیح و هم مادرش مانند انسان‌های دیگر غذا می‌خوردند، بنا بر این از صفات بشری برخوردارند. در نتیجه بشر نمی‌تواند خدا باشد.

در آیه دیگر خداوند اهل کتاب را متهم به غلو در دین می‌کند^{۱۰}. اصل غلو در هر چیزی، تجاوز از حدّ آن چیز است (طوسی، بی تا: ج ۳، ص ۳۹۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۶، ص ۲۴).

مفسرین می‌گویند: مسیحیان غلو کردند و برخی عیسی را فرزند و برخی او را خود خدا پنداشتند (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۲۲۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۵۲۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۵۹۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۱۹۹).

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً...﴾؛

ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید، و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه‌گانه است ... (نساء، ۱۷۱)

در این آیه نیز خداوند ضمن بیان اینکه، عیسی علیه السلام پسر مریم و پیامبر خداست، پس به خدا و رسولش ایمان آورید، آنان را از اعتقاد به خدای سه‌گانه نهی کرده و خود را منزله از داشتن فرزند می‌دارد. در نتیجه در این دو آیه نظریه تثلیث کاملاً منتفی است.^{۱۱}

مطلب شایان توجه این است که مسیحیان امروزی معتقد به تثلیث هستند. با اینکه در کتاب مقدس که سرچشمه اعتقادات مسیحیت است، اثری از تثلیث دیده نمی‌شود و آنچه در عهد جدید موجود است تثنیه است. بنا بر این ریشه اعتقاد به تثلیث به «اعتقادنامه نیقیه» برمی‌گردد. منشأ پیدایش این اعتقادنامه، درگیری و نزاع عالمان مسیحی بر سر اعتقاد به الوهیت عیسی بود، که سرانجام نخستین شورای جهانی مسیحی در سال ۳۲۵ میلادی در شهر نیقیه با حضور ۱۳۸ اسقف برگزار شد و در آن برای نخستین بار یک سند رسمی بر «تثلیث» تأکید شد (ادیب آل علی، ۱۳۸۵: ۲۰۶).

۲-۳. انحراف مشترک یهودیان و مسیحیان

۲-۳-۱. پرستش راهبان

با توجه به اینکه تنها خداوند خالق، مالک، رازق و مدبر جهان است، اطاعت از غیر او جایز نیست و عین شرک است. با وجود اینکه موسی علیه السلام بارها و بارها، یهودیان را دعوت به پرستش خدای یکتا و اطاعت و عبادت او نمود، اما باز آن‌ها - به فرموده قرآن - از علمای خویش اطاعت

می‌کردند، در صورتی که اطاعت تنها از خداوند و کسانی که او امر نموده، جایز است و در غیر این صورت شرک محسوب می‌گردد (نسا: ۵۹؛ آل عمران: ۱۳۲؛ مائده: ۹۲). چراکه به گفته علامه طباطبائی (۱۳۹۰)، وقتی اطاعت به طور مستقل باشد، خود پرستش و عبادت است (۲۴۵/۹).

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛

اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند (توبه: ۳۱).

أخبار^{۱۲} جمع خبر به معنی دانشمند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۱۵) و رُهبان جمع راهب است و به کسی گفته می‌شود که از خدا می‌ترسد، ولی در عرف به راهبان و صومعه نشینان مسیحی اطلاق می‌گردد (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۲۶/۳).

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند:

به خدا سوگند آنان (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود روزه و نماز به جا نیاوردند ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنان حلال، و حلالی را حرام کردند و آن‌ها پذیرفتند و پیروی کردند و بدون توجه آنان را پرستش نمودند^{۱۳} (عیاشی، ۱۳۸۰: ۸۶/۲؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۲۰۹/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۷۶۸/۲).

با توجه به شأن نزول و معنایی که از جبت و طاغوت بیان شد، به وضوح مشخص شد که یهودیان، با اینکه شناختی کامل نسبت به پیامبر (ص) داشتند^{۱۴} و از مشرکان، نسبت به دین او آگاه‌تر بودند، اما به دلیل دشمنی‌گی که با مؤمنان داشتند، حاضر به بت پرستی شدند. به همین جهت خداوند در آیه بعد^{۱۵} آن‌ها را لعن می‌کند.

پذیرفتن اخبار و رهبان به جای پروردگار، در آیه ۳۱ سوره مبارکه توبه^{۱۶}، درباره مسیحیان نیز صدق می‌کند. بنا بر این آنان مرتکب شرک عملی شدند.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر دو مطلب را روشن می‌کند: اول اینکه مهم‌ترین و بارزترین ویژگی آیین حضرت ابراهیم (ع) از منظر قرآن حنیفیت است که با توجه به معنای لغوی، اصطلاحی و قرآنی مشخص شد: حنیف به معنای تسلیم شدن در مقابل خداوند (اسلام)، خالص شدن برای او و توحید نابی است که از همه مراتب شرک عاری است. آیین حنیف و توحیدی حضرت ابراهیم (ع) منشأ ادیان توحیدی اسلام، یهودیت و مسیحیت است و نزد آنان از اهمیت بالایی برخوردار است. طبق

فرموده قرآن کریم، یهودیان و مسیحیان بر سر ابراهیم علیه السلام به نزاع پرداختند و هریک ایشان را به خود منتسب می کردند. اما در واقع مسیری کاملاً جداگانه از مسیر ابراهیم علیه السلام می پیمودند. زیرا خداوند فرمود: نزدیک ترین کسان به ابراهیم علیه السلام کسانی هستند که از آیین ایشان پیروی کنند. قرآن کریم توجه ویژه ای به آیین حضرت ابراهیم علیه السلام دارد تا جایی که تبعیت از آیین او را به همگان و حتی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سفارش نموده است.

دوم اینکه از میان ادیان توحیدی، یهودیان و مسیحیانی که به گفته قرآن ادعای بیشترین انتساب، نزدیکی و پیروی از ابراهیم علیه السلام را داشتند، دچار بیشترین انحراف و کج روی از آیین آن حضرت شده اند. قرآن در آیات متعدد، ضمن اشاره به برخی از انحرافات آن ها در زمینه توحید، ایشان را به شدت مورد نکوهش قرار داده است که این امر نشان می دهد، برخلاف آنچه آنان ادعا می کردند، دچار انحرافات اساسی و فراوانی شده اند. بر اساس گفته قرآن کریم، یهودیان در مقاطع مختلف تاریخی، به انواع شرک و بت پرستی گرویدند و مسیحیان نیز توحیدی آغشته به عیسی خدایی، مریم خدایی، و به ویژه تثلیث را در رأس اعتقادات خود قرار داده اند؛ درحالی که توحید و یکتاپرستی مشخصه اصلی دین ابراهیم علیه السلام بوده و خود ایشان به عنوان فردی موحد، یک تنه در فضای کاملاً آلوده به شرک زمان خود، ندای توحید سر داده اند و در سراسر زندگی شان با مشرکان و بت پرستان مقابله می نمودند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. قال رسول الله ﷺ: «بعثت بالحنيفة السمحة السهلة».
۲. ترجمه محمدمهدی فولادوند. لازم به ذکر است در سراسر این پژوهش از همین ترجمه استفاده شده است.
۳. «إِنَّ الْحَنِيفَةَ هِيَ الْإِسْلَامُ».
۴. عزیر نام همان شخصی است که دین یهود را تجدید نمود، و تورات را بعد از آنکه در واقعه بخت النصر پادشاه بابل به کلی از بین رفت دوباره به صورت کتابی به رشته تحریر درآورد.
۵. یهودیان امروزی اعتقادی به این سخن ندارند و منظور قرآن، یهودیان عصر پیامبر ﷺ است.
۶. همان.
۷. به طور مثال، «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، حج، ۶۴؛ «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ»، انعام، ۱۳۳.
۸. این کلمه تنها یک‌بار در قرآن آمده است.
۹. مطلب شایان توجه این است که مسیحیان امروزی معتقد به تثلیث هستند. با اینکه در کتاب مقدس که سرچشمه اعتقادات مسیحیت است، اثری از تثلیث دیده نمی‌شود و آنچه در عهد جدید موجود است تنبیه است. بنابراین ریشه اعتقاد به تثلیث به «اعتقادنامه نبقیه» برمی‌گردد که در آن برای نخستین بار بر یک سند رسمی از «تثلیث» تأکید شد؛ ادیب آل علی، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷.
۱۰. برخی معتقدند این آیه تنها درباره مسیحیان است؛ طبرسی، بی تا: ۲۲۲/۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۴۹/۵.
۱۱. البته برخی از نویسندگان مسیحی مانند، توماس میشل و مونتگمری وانت، معتقدند قرآن تنها سه خدایی را رد می‌کند و آیات مورد بحث (مائده: ۷۳ و ۶۵) و (نساء: ۱۷۱) تثلیث را رد نکرده است. در حالی که این عقیده نه تنها از سوی مسلمانان پاسخ داده شده بلکه از نظر مسیحیان راست اندیش نیز، اعتقاد درستی نیست؛ برای مطالعه بیشتر، ر. ک. ادیب آل علی، ۱۳۸۵: ۲۰۶.
۱۲. کلمه احبار که چهار بار در کلام الله مجید آمده است، در سوره مائده/۴۴ و ۶۳ به قرینه سیاق در مورد علمای یهود به کار رفته، ولی در سوره ی توبه/۳۱ و ۳۴ به نظر می‌رسد هم شامل علمای یهود و هم نصاری است. و چون درباره علمای نصاری کلمه «قَسِيسِينَ» به کار رفته، به نظر می‌آید

مراد از احبار علمای یهود باشد و الله العالم. صحاح آن را احبار یهود گفته‌اند، اما قاموس و مجمع البیان مطلق عالم ذکر کرده‌اند، قرشی، ۱۳۷۱: ۹۵/۲.

۱۳. قال: «أما و الله ما صاموا، لهم و لا صلوا و لكنهم أحلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فاتبعوه».

۱۴. ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ (بقره: ۱۴۶؛ انعام: ۲۰).

۱۵. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا﴾ (نساء: ۵۲).

۱۶. «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند».

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند؛
۲. کتاب مقدس، ترجمه ی پیروز سیار، بی جا، نشر نی، ۱۳۸۷ ش.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس؛ (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، ۶ ج؛
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: انتشارات دار صادر، ۱۵ ج؛
۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ (۱۴۰۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد مهدی ناصح، محمد جعفر یاحقی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۲۰ ج؛
۶. ادیب آل علی، محمد؛ (۱۳۸۵ ش)، مسیحیت، قم: مرکز مدیریت حوزه ی علمیه قم؛
۷. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبد الباری عطیه، لبنان: انتشارات دار الکتب العلمیه، ۱۶ جلد؛
۸. بحرانی، هاشم بن سلیمان؛ (۱۴۱۵ ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات موسسه البعثه، ۵ ج؛
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ (۱۳۸۸ ش)، تسنیم، تحقیق علی اسلامی، قم: انتشارات إسرائ؛
۱۰. حویزی، عبد علی بن جمعه؛ (۱۴۱۵ ق)، تفسیر نور الثقلین، تصحیح هاشم رسولی، چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۵ ج؛
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: انتشارات دار القلم؛
۱۲. زمخشری، محمود بن عمر؛ (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، تصحیح مصطفی حسین احمد، چاپ سوم، لبنان: انتشارات دار الكتاب العربی، ۴ ج؛
۱۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ (۱۴۰۴ ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۶ ج؛

۱۴. طباطبائی، محمدحسین؛ (۱۳۹۰ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، لبنان: انتشارات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۲۰ ج؛
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح فضل الله یزدی طباطبائی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۰ ج؛
۱۶. طبری، محمد بن جریر؛ (۱۴۱۲ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، لبنان: انتشارات دار المعرفة، ۳۰ ج؛
۱۷. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ (۱۳۷۵ ش)، مجمع البحرين و مطلع النیرین، چاپ سوم، تهران: انتشارات مرتضوی، ۶ ج؛
۱۸. طوسی، محمد بن حسن؛ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب عاملی، لبنان: انتشارات دار إحياء التراث العربی، ۱۰ ج؛
۱۹. عیاشی، محمد بن مسعود؛ (۱۳۸۰ ق)، التفسیر (تفسیر العیاشی)، تحقیق هاشم رسولی، تهران: انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۲ ج.
۲۰. فخر رازی، محمد بن عمر؛ (۱۴۲۰ ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، لبنان: انتشارات دار إحياء التراث العربی، ۳۲ ج.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ (۱۴۰۹ ق)، کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت، ۹ ج.
۲۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ (۱۴۱۵ ق)، تفسیر الصافی، مقدمه و تصحیح حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مکتبه الصدر، ۵ ج.
۲۳. قرشی، علی اکبر؛ (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۷ ج.
۲۴. قمی، علی بن ابراهیم؛ (۱۳۶۳ ش)، تفسیر القمی، تحقیق طیب موسوی جزایری، چاپ سوم، قم: انتشارات دار الکتب، ۲ ج.
۲۵. مجلسی، محمدباقر؛ (۱۴۰۴ ق)، بحار الأنوار، بیروت: انتشارات مؤسسة الوفاء، ۱۱۱ ج.